قسمت اول :

شعر ایرانی ومزایای آن ـ اشکال وانواع آن ـ تکامل تاریخی آنها ـ شکل رباعی ـ خصایص صوری ومعنوی آن ـ نامهای رباعی وریشهٔ باستانی آنها ـ قافیه رباعی

ترانه ـ یا ـ رُباعی

درادبیات ما وجهان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بقلم

کاظم رجوی (وزیری)

در کتابهای ادبی ، فلسفی و منطقی تعریفهای دور و دراز بسیاری دربارهٔ شعرونظم ایرانی بنظر میرسد که همهٔ آنها را میتوان دراین چهار کلمه خلاصه کرد :

« کلام تخییلی موزون ومقفی» یعنی هرسخنی درست و رسا که مایه‌ای ازخرد و اندیشه گیرد وازراه دل برزبان آید ، چنانکه بردلها نشیند وخیالها برانگیزد وبرای همین دلنشینی وخیال انگیزی باید موزون و مقفی یعنی همراه با موسیقی و آهنگ منظمی باشد . چنین سخنی را «سرودهٔ پیوسته» یاشعر منظوم گویندو همین مناسبت من آنرا درچکامه‌ای که بنام شعر سروده‌ام «فرزند اندیشه ودل»

نام نهاده ام [۱] اگر «کلام تخییلی» دو صفت اخیر خود را از دست بدهد، میتوان آنرا «شعرمنثور» یا نثرشاعرانه گفت. ولی‌بایددانست که حذف‌همین دوصفت سهم بزرگی ازخیال انگیزی و دلنشینی‌آنرا هم ازمیان میبرد. زیرا تأثیرموسیقی‌درطبع آدمیان وحتی جانوران انکار ناپذیراست. هرگاه‌سخن، هیچیك ازسه شرط یادکرده را نداشته باشد، یا سخن معمولی عامیانه است یا سخن علمی، خطابی، منطقی‌وفلسفی که بطور کلی «سخن پراکنده» یانثر نامیده میشود.

اما صنایع لفظی‌ومعنوی که موضوع‌فن‌بدیع ومعانی‌وبیان است، ازشرایط اصلی شعر یا نثر نیست؛ ولی ممکن است هردو دارای‌صنایعی ازقبیل تشبیه، استعاره، کنایه، سجع، جناس،مراعات نظیروغیره باشد، که دراینصورت‌آنها را «مصنوع» یا «مسجع» خوانند. اگر این زیورهای هنری درشعر ونثراندك وطبیعی باشد پسندیده ودرصورت‌فراوانی وساختگی بودن ناپسندیده وزشت است وچه‌بسا شرایط اساسی نثر ونظم خوبرا نیزدچارسستی وتزلزل‌میسازد.

این‌شروط وقیودشعرایرانی که ازطرفی این هنرارجمند را بسرحد کمال برده وازطرف دیگردرنظربرخی از کوته بینان وناتوانان‌آنرادچار دشواریها وپیچیدگیها ساخته است، یکباره وضع یا خلق نشده بلکه درطی سده های پی‌درپی (دست کم‌سه‌هزار سال) وبدست گویندگان‌وسرایندگان‌ونویسندگان بزرگ فراهم‌آمده وشعر ایرانی را ازشعرملتهای دیگر بخصوص شعرفرنگی ممتازگردانیده است:

شعرفرنگی یاغربی، دربعضی موارد، دارای محتویات یعنی اندیشه‌ها و موضوعات قویتروجدیدترازشعرایرانیست. ولی‌بی شبهه ازنظر شکل‌وصورت تکامل وتنوع‌آنرا ندارد. زیرا اولا وزن یا موسیقی آن تنها بستگی بشمارهٔ هجاها(سیلاب‌ها)داردویکنواخت‌ومانندهٔنثربنظرمیآید (مگراینکه‌باآهنگ غنائی خوانده شود) ثانیاً صورشعرغربی، ازنظر طرزقافیه بندی محدوداست وشکل‌های گوناگون شعرایرانی‌را که نام خواهیم برد، ندارد.

۱- بادهٔ کهن (جلداول از اشعار ایزد) چاپ تهران، ابن‌سینا، ۱۳٤٤

ازنظر محتوی یا موضوع هم گرچه بعضی از اشعارغربی موضوعات جدید اجتماعی را در برمیگیرد ولی انواع موضوعات گوناگون دیگررا که درطی سه‌هزار سال از مغز و دل ملتی کهن‌سال تراویده ودر اشکال گوناگون شعر ریخته‌شده فاقد است ؛ یا بنظرمن چنین میرسد .

درصورتیکه شعر ایرانی احتمالا درسه‌هزار سال پیش دارای این شکل ابتدائی یعنی وزن هجائی واغلب بیقافیه بوده‌است . یـا چون ما نمونه های اندکی از سروده‌های آن دوران(آنهم بی‌نشانه‌ها یانوتهای موسیقی) دردست داریم ، چنین‌بنظر میآید .

نمونه‌های کوتاه واندکی که از برخی‌بخشهای «اوستا» وبعضی کتابهای دیگر باستانی مانند «یادگار زریران » وپاره‌ای ازنوشته‌های مانویان‌وحتی ازبرخی‌سنگنبشته‌های دورهٔ ساسانی بدست‌آمده ، دارای قطعاتی ۷و۸ و۱۰ هجائی موزون و گاهی دارای قافیه است . وهرچه‌زمان سرودن آنها بدوران ما نزدیکترمیشود وزنی‌شبیه بوزن‌عروضی‌بعداز اسلام درآنها بیشتراحساس میشود . (مثالهای‌این موضوع را پس ازاین‌خواهیم نوشت) وحال آنکه‌امروز در اثرتکامل‌سه‌هزارساله،شعرایرانی‌دارای موسیقی سه گونه(**Triple**)است: اول آهنگی که از فراهم‌آمدن‌همان هجاهای فارسی‌و کشش حرفهای‌صدادار آن بوجود میآید و درنثر فارسی نیز هست . دوم وزن عروضی که دارای آنهمه گوناگونی دربحور ومشتقات و متفرعات آنست . سوم دستگاههای موسیقی غنائی که بااوزان عروضی اشعار واشکال و انواع شعر ایرانی‌ارتباط نزدیکی دارد .

اما قافیه ، که‌قید یا مزیت دوم صوری شعراست ، بعقیدهٔ‌من «مرزآهنك» یا « ایستگاههای مرتب ومتقابل » موسیقی‌آن میباشد . چه درصورت نبودن آن بایدوزن یا آهنگ موسیقی تا آخر قطعه شعر ادامه پیدا کند و خدا میداند تا کجا کشیده بشود . وبدیهی است که درآنصورت خواندن وشنیدن شعرتاچه‌اندازه‌دشوار وناپسندیده‌خواهدبود (مانندبرخی گفته‌هاوسروده‌های ناپسندیده ونکوهیده که دربحرطویل ریخته شده است) . یکنواختی تکرار

این ایستگاهها راهم که بهانهٔ برخی از کوته‌نظران در ردقافیه است ، گوناگونی اشکال و انواع شعر ایرانی که پس ازاین‌نام خواهیم‌برد از میان میبرد . بعلاوه خود این تکرار یکنواخت چه بسا در کوبندگی و تأثیر مضمون و تأکید معنی مؤثر میافتد .

☆☆☆

با این مزایا وتکامل که بطورخلاصه یاد کردیم، آیارواست که وزن و قافیه یعنی موسیقی وآهنگ منظم را از شعرخود براندازیم وبشکل‌ابتدائی سه هزار سال پیش آن بسازیم ، یعنی شعر بیوزن و قافیه (وگاهی بیمعنی) بسرائیم ؟

میگویند : وزن وقافیه پروبال مرغ اندیشه و احساس شاعر را میبندد واورا در تنگنای «بازی الفاظ» میاندازد . برای شاعر واقعی هرگز اینطور نیست . چه طبع موزون ، یعنی نیروی شناختن وسرودن سخن آهنگدار ، برای شاعر واقعی مانند گوش درست وپنجهٔ نرم برای موسیقیدان ونوازنده، موهبتی‌است فطری وخدا دادی وهیچ زحمت تحصیل ندارد . پیدا کردن قافیه‌های متناسب فراوان در بعضی از شکل‌های شعرمانند قصاید وقطعات و غزلیات مفصل ، ممکن است اشکالی برای بی‌دانشان و بیخبران از لغت و ودستور زبان باشد . اما چه لزومی دارد که چنین شاعر مبتدی بی دانشی حتماً گرد صور مشکل شعر بگردد و قصیده وقطعه وغزل مفصل بسراید ؟ شعر ایرانی دارای اشکال فراوان دیگریست . مانند فرد ، دوبیتی ، قطعهٔ کوتاه ، رباعی ، مثنوی ، غزل کوتاه ، اقسام مسمط یعنی‌بندهای مستقل‌چهار تا هفت ـ هشت مصراعی ، ترجیع‌بند ، ترکیب‌بند وغیره که هریك میتواند قالب هرنوع احساس وعاطفه‌واندیشه قرار گیرد . آیا کدام‌فارسی‌زبان‌بیسواد ودرس نخوانده‌را میتوانید نشان بدهید که نمیتواند دو یاسه کلمهٔ همانند وهمصدا پیدا کند و درآخرابیات مثنوی یا دوبیتی یا رباعی قراردهد؛مگر مردم‌عامی کوهستانها ودهقانهائی که درطی سده‌های پی‌درپی دراین مرزوبوم ترانه‌های بومی چهار مصراعی سروده‌اند و هنوز میسرایند و در میان آنها

شیرین‌ترین آهنگها و بهترین احساسات و عواطف طبیعی مردم ایران را میتوان یافت، ادیب وسخندان ولغت‌شناس بوده اند ؟ اگر کسی تا این اندازه ناتوان است که از دست سه ـ چهارقافیه هم میگریزد بهتراست نثر شاعرانه یا شعرمنثور آزاد از همه قیود شعر منظوم بسازد ونام‌شاعری برخود ببندد !

وانگهی، کدام‌دانش‌یاهنری‌است که رنج‌تحصیل‌وتکمیل لازم ندارد؟مگر نقاشی، یا ریاضی، یاطبیعی و هرعلم وفن دیگر، قواعدوقوانینی ندارند که باید بزحمت‌آموخت ودرحل‌مسائل‌مربوط بدانهابکاربرد؟ بقول «مونتسکیو» هرکاری ودانشی « حتی خداوندی هم قوانین مخصوص بخود دارد » [1] هنر شعر نیز مانند هرهنری قواعد ومسائلی‌دارد که باید یاد گرفت. اینهمه فنون ادبی ازقبیل عروض، قافیه، بدیع، معانی بیان، لغت ودستوربسرای درست یاد گرفتن ودرست نوشتن وزیباسرودن است. کسانیکه میخواهندرسرودن شعر تکامل‌یابند وبسرودن اشکال وانواع گوناگون آن توانا گردند باید بخلاف آنکه گفته :

شاعری طبع روان میخواهد نه معانی نه بیان میخواهد

رنج ببرند، و فنون سخن را بیاموزند و درهمه علوم و فلسفه ها و هنرها، تاسرحدامکان، «مطالعه کنند، وگرنه شعررا«شیربی‌دم وسرو اشکم» ساختن وسد وزن وقافیه را شکستن، چندان هنری نیست.

☆☆☆

برتری دیگرشعرایرانی‌فراوانی‌انواع آن ازنظر محتوی وموضوع‌است. مانندشعرحماسی وحماسی ،داستانی رزمی وبزمی، وصفی‌وطبیعی، عشقی‌و غرامی، عرفانی، اخلاقی، فلسفی، دینی، اجتماعی و سیاسی، انتقادی، فکاهی، حتی نظم علمی وفنی. حال اگر کسی حوصله‌ضرب اینهمه انواع در آنهمه اشکال واوزان شعر ایرانی را داشته باشد، چه رقم بزرگی حاصل خواهد شد !

از مطالعه‌دیوانهاو کتابهای شعرایرانی‌چنین‌برمیآید که‌ایرانی‌همه گونه

1– La Divinité a aussi see łois.)

تراوش مغز و دل خود را از ساده ترین آنها تا پیچیده ترینش در کالبدهای گوناگون شعر بیادگار نهاده و برشته نظم کشیده است. از وصف گل و بلبل و مهرغریزی گرفته تا مسائل دشوار علم و فلسفه و عرفان و فن و تاریخ و غیره موضوعات شعر ایرانی را تشکیل میدهد. گرچه نمیتوان گفت همه آنها شعر بمعنای واقعی خیال انگیز و دلنشین است، ولی در میان آنها سخن خیال انگیز واقعی بزبان دل و دلنشین هم فراوان میباشد.

رفته رفته سنت براین جاری شد که برخی از انواع شعر در بعضی از اشکال معین سروده شود. مثلا اشعار داستانی و قهرمانی و اصول اخلاقی و عرفانی در مثنوی و اشعار عشقی و غرامی در غزل بیشتر بچشم میخورد. ولی برخی از اشکال شعر ایرانی همواره آمادگی قبول همه گونه موضوع و مظروف را داشته است. از آنجمله است مثنوی و رباعی: مثلا در مثنوی قهرمانی و داستانی شاهنامه هر گونه موضوع زندگانی ملت ایران و عواطف و اندیشه های او منعکس است، همچنین در رباعیاتی که تقریباً در ۱۰ قرن تاریخ ادبیات بعد از اسلام سروده شده هر موضوعی که در انواع و صور دیگر شعر بنظر میرسد دیده میشود منتهی بطرز خلاصه و اختصار که مخصوص شکل کوتاه رباعی است و اهمیت رباعی از نظر احتوای هر گونه تظاهرات روح ایرانی، از همینجاست.

دکتر آرتور کریستنسن دانمارکی ـ که مطالعات عمیق و گرانبهائی درباره رباعی دارد ـ درمقدمه رباعیات خیام چنین میگوید:

«رباعی ها دایرة المعارف منظوم حیات فکری ایرانیست و از این جهت رباعیات ایرانی شایان دقت فراوان است.»[1]

☆☆☆

رباعی چه از لحاظ شکل (نام، وزن، قافیه)، چه از لحاظ نوع (موضوع و مدلول) خواه از نظر تاریخی و باستانی بودن اصل و ریشهٔ آن، خواه از نظر ادامه حیات آن در زمان حاضر و انتشارش در کشورهای بیرون از ایران و تأثیرش در ادبیات ملل دیگر، و نیز از جهت قابلیت تحول آن باشکال دیگر شعر ایرانی و صلاحیت

1- Recherches sur les Rubaiyat d. Omar khayyam

جانشینی آنها ، مهمترین و ارجمندترین شکل و نوع شعر ایرانیست . برای روشن‌شدن‌نظرهاولحاظ های یاد کرده مجبوریم اند کی بیشترتوضیح‌بدهیم :

نامهای رباعی - «رباعی» امروزبهمین لفظ درهمه‌جهان‌معروف‌وچنانکه معلوم‌است از ریشه (اربع ، ربع ومربع) تازی‌است. چه کلمه «رباع» ازهمان ریشه و بمعنی هرچیز دارای اجزاء چهارگانه میباشد ، و چون شکل رباعی چهارمصراع دارد بدان کلمه منسوب گردیده ، بدیهی است دراین تسمیه تنها یك‌صفت مسمی درنظر گرفته‌شده نه‌تمام‌صفات وخصوصیات‌رباعی ومانندا‌غلب نامگذاریهای‌اصطلاحی ازنظرتعریف‌اسمی‌ناقص‌است . درهرحال‌این نام‌امروز نه‌تنهادرادبیات خاور زمین‌مانندایران‌وعرب‌وترك‌وهندوپاکستان‌شهرت‌دارد، بلکه درادبیات‌اروپائی وامریکائی وخاوردورنیزبهمین لفظ‌مشهورمیباشد. اما در طی سده‌های گذشته علاوه براین نام نامهای‌دیگری‌نیز باین‌نوع شعرداده شده که کمتر شهرت دارند . مانند «چهار مصراع» ، «دو بیت یا دو بیتی» ، «ترانه»و «خصی = Khasiy» . «چهارمصراع»بنظرمیرسد که ترجمهٔ«رباعی» باشد یا بالعکس . نام «دوبیت یادو بیتی» - که در ادبیات تازی با «ا ل» و بشکل «الدوبیت» بکار برده شده - بمناسبت آنست که هر رباعی مرکب از دوبیت یا دوفرد شعر است . در این نامگذاریها هم ، نظر ، تنها بصورت ظاهر یعنی شمارهٔ مصراعها یابیتها بوده و مثل تسمیهٔ اول نمیتوانند معرف رباعی و ممیزآن از قطعات دیگر دو بیتی باشند . اما نام «ترانه» شایان توجه دقیق و فراوان است :

اولا به‌بینیم ریشهٔ «ترانه» ومعانی آن در لغت فارسی چیست ؟

«ترانه جوان **خوش صورت** وشاهد **تروتازه** و صاحب‌جمال راگویند و باصطلاح اهل نغمه تصنیفی است که‌آن **سه‌گوشه** داشته باشد ، هرکدام بطرزی : یکی **بیتی** ، ودیگری **مدح** ، ویکی دیگر **تلا و تلالا** ،[۱] و درلغت

۱- بزن آب سرد بر رو ، بچه و بکن **علالا** !
که ز خوابناکی تو ، همه سود شد زیانی !
کلیات شمس ، چاپ دانشگاه تهران ، غزل ۲۸۳۰ - احتمال دارد « علالا » هم نظیر «تلالا» باشد .

نقش و صوت و دوبیتی و سرود و نغمه را خوانند و بمعنی **دهن خوانی و طنز و خوش طبعی** نیز هست وبمعنی **بدخوئی و حیله‌وری** نیز آمده‌است.»[۱]

یك‌نظر سطحی، باین همه معنی که درلغت برای «ترانه» برشمرده اند، تنوع وشمول معنی وسیع آن و همانندی آنرا با تنوع موضوعات «رباعی» بخاطر میآورد: معنی اول یعنی «زیبائی‌و تر وتازگی» ظاهراً از ریشهٔ «تر» ضد«خشك»، و بمعنی تازه‌آمده‌است، با افزودن پساوند «آنه»، چنانکه‌در نظائر آن، مانند «دیوانه» و «فرزانه» بنظر میرسد.

گرچه «تر» و «ترند» بمعنای «مرغی کوچك و کم سکون‌و**خوش آواز** که به‌عربی (صعوه) خوانندش...»[۲] نیز در لغت دیده میشود و ممکن است معانی **نغمه وتصنیف وصوت‌و سرود** و امثال آنها بدین ریشه مربوط باشد. دو کلمهٔ دیگر نیز در لغت فارسی هست که بنظر میآید بااین‌ریشه ارتباطی دارند:

یکی «ترنگ بر وزن خدنگ، بمعنای صدا و آواز کمان بوقت تیر - انداختن وصدای رسیدن پیکان‌تیر و خوردن گرز و شمشیر بجائی‌وشکستن تیغ و **آوازتار** بهنگام‌نواختن‌و...»[۳] دیگری«تراك... بمعنای **آوازی** که از شکستن وشکافته شدن چیزی بگوش‌رسدوصدای رعد که طراق‌معرب آنست...»[٤]

در هر حال از ریشه‌های بالا معلوم میشود که معانی **آواز و صدا ونوا ونغمه وسرود و تصنیف** با ریشهٔ لغوی «ترانه» بیشتر تناسب دارد تامعانسی دیگر مانند **نقش، دهن‌خوانی، طنز، خوش‌طبعی، بدخویی، حیله‌وری** و غیره، و بنظر میرسد این معانی مجازی بعدها بتدریج از موضوعات مختلف ترانه‌ها یا رباعیات (گفتیم همه گونه مفاهیم و مضامین عشقی، حماسی، انتقادی، فکاهی و طنز آمیز در آنها دیده میشود) اقتباس گردیده‌است.

اکنون برگردیم باصطلاح اهل نغمه: «تصنیفی است که آن سه گوشه

۱و۲و۳ و٤ــ برهان قاطع

داشته باشد . . . » . گرچه تعریف سه گوشه چندان روشن نیست ، ولی در هر صورت اینرا میرساند که سه‌طرزسخن (از نظر صوری یا معنوی) در آن مندرج بوده است و آخرین آن سه « طرز » یعنی تلا و تلالا باز بمعنی «نقش وصوت‌خوانندگی و گویندگی» [۱] است وشایدواو عطف درمیان«نقش» و«صوت» سهو واشتباه کتاب و دراصل «نقش صوت» و معنی آن چیزی مانند «نوت» موسیقی بوده است . اما «طرز» اول بحسب آنکه «بیتی» یا «بینی» [۲] خوانده شود ، نظر بمعانی گوناگون این‌دو کلمه ، میتوان آنراسخن‌مربوط بخانواده ، شرف ، قوت ، سفر یا حملهٔ شبانه ، مرزوجدائی تصور کردودومی یعنی «طرزمدح» را میتوان سخن ستایش آمیز گفت .

این سه گانگی مادی یا معنوی «ترانه» یا «تصنیف» دراصطلاح‌اهل‌نغمه بسرخی فقرات کتاب «اوستا» و ادبیات دورهٔ اوستائی ایران باستان رابیاد میآورد که‌دست کم‌سه‌هزار سال‌پیشینه دارد : میدانیم که بسیاری‌ازمحتویات اوستا، کتاب‌دینی‌زردشتیان، جنبه ادبی‌دارد و بخشهائی از آن موزون‌و مقفی است« گاتها»یعنی‌باستانیترین‌بخش اوستا، درنظر باستانشناسان وزبانشناسان، که نام آن هم با لفظ (گاه) بمعنی سرود و نغمه (دو گاه ، سه گاه ، چهار گاه ، پنجگاه) نزدیك است ، در واقع عبارت از سرود های دینی ، اخلاقی و اجتماعی ایرانیان باستان است . ولی وزن واقعی این سرودها که بموجب روایات‌واخبار گوناگون همراه با موسیقی در بغستانها ، آتشکده‌ها و دربارها خوانده‌میشد ، اکنون برای ما مجهول میباشد . زیرا اگر هم «نقش صوت» یاالفبای‌موسیقی(نوت) داشته‌اندمتأسفانه ازمیان‌رفته است ؛ اما ترتیب قرار گرفتن هجاها وتساوی‌آنها در جمله‌ها (۷ یا ۸ یا ۱۰ هجا در هر جمله) وتکرار بعضی حرفها درآخر آن‌ها نشان میدهد که بی وزن و قافیه نبوده‌اند ودست کم‌مانندا‌شعارهجائی فرنگی‌یا تصنیفهای امروزی خودایران

---

۱ ــ برهان قاطع

۲ ــ بنا برآنچه یکی دوتن از موسیقیدانان معاصر گفتند ، امروز گوشه‌ای بنام «دوبیتی» در دستگاههای موسیقی ایرانی هست ، نه «بیتی» یا «بینی» . بازبنابگفتهٔ آنان شاید مقصود از «بیتی» ، «پیش‌درآمد» باشد .

وزن غنائی داشته‌اند که ممکن‌است با اوزان عروضی مندرج در کتابهای ادبی سازش داشته یا نداشته باشد.

اینك مثالی از کتاب «یشتها»، فقرهٔ ٦ از «مهریشت»:

تم امونتم یزتم - سورم دامو هو سوشتم
میثرم یزئی زئو ثرا بیو

«آن ایزد توانا، تواناترین آفریدگان، مهررا، با زئوثرا[1] میستائیم» چنانکه ملاحظه میشود این ترانه یا تصنیف سه‌مصراع دارد که دو مصراع اول آن بیتی مقفی میباشد و هرمصراع دارای ۸ هجاست [2] مضمون بیت اول توجه به‌قوت و «شرف» ایزد مورد نظر را در بر میگیرد. این «گوشهٔ اول بطرز بیتی...» مصراع سوم گر چه با دو مصراع نخستین هموزن و همقافیه نیست اما موضوع ستایش «گوشهٔ دوم» را بخوبی هویدا میسازد. «گوشه سوم» یعنی «تلا وتلالا» اگر مقصود از آن «نقش صوت‌وآواز» باشد، باید گفت مانند همهٔ الفبای موسیقی باستانی ایران از میان رفته است و احتمال دارد «تحریر» در دستگاههای آواز جانشین آن باشد.

باید دانست که‌سرودهای اوستائی همیشه‌سه‌مصراعی نیست. گاهی‌هم‌چهار مصراعی و دو بیتی است. مانند این‌سرود از کتاب «یسن»:

یم خشثر آو دوهه - نیت آوتم آنهه نیت گرمم،
نیت زوو رو آنهه نیت مرثیوس - نیت ار سکو دیواو داتو.
«در پادشاهی جمشید نامور نه سرما بود و نه گرما
نه پیری بود و نه مرگ نه رشك دیو داده»

این‌سرود، گرچه مقفی بنظر نمیرسد، ولی موزون است. موضوع آن هم

۱ــ **زئوثرا** نوشابه‌ای‌مقدس بود که در مراسم جشنهای‌دینی‌بکاربرده‌میشد.

۲ــ اما مصراع سوم دارای ۱۰ هجاست و چیزی علاوه بر وزن (مانند شعرمستزاد بعدازاسلام) دارد. وزن‌عروضی‌این‌ترانه (مفتعلن‌مفتعلن- مفتعلن‌مفتعلن - مفتعلن مفتعلن‌فعول) درمیآید که بحر«رجزمطوی» نام دارد. درترانهٔ اوستائی دوم نیزمستزاد در مصراعهای دوم و سوم واقع شده و وزن عروضی‌آن از همان بحر رجز مطوی، بدین شکل است:
(مفتعلن مفتعلن - مفتعلن مفتعلن فعلن - مفتعلن مفتعلن فعلن - مفتعلن مفتعلن)

شبیه موضوع سرود اول یعنی ستایش جمشید نیمه‌خدا و قوت و نیرو وسلامت وسعادت و شرافت نژاد آریائی آن روزی است.

پس میتوان پنداشت که چهارمصراع یا رباعی یا ترانه هم از نظر شکل یعنی عدهٔ مصراعها ووزن وقافیه، هم از نظر موضوع ومضمون و هم از نظر نام در ایران باستان ریشه‌ای ژرف دارد. منتهی چون رموز و نشانه‌های موسیقی آن دوران در دست ما نیست تطبیق وزن ترانه‌های آن روزگار با اوزان رباعیات امروز دشوار است. خوشبختانه اندکی بعد یعنی در دورهٔ ساسانیان همچنانکه زبان معمول آن دوره یعنی «پهلوی ساسانی» از لحاظ کلمات و دستور بزبان دورهٔ بعداز اسلام (دری) نزدیک میشود، شکل ووزن ترانه (ترانک) هم، بهمان نسبت باوزان شعر بعداز اسلام ایران نزدیکتر میگردد. اما در زبان پهلوی نظیر این ترانه ها که از حیث موضوع بسرود های اوستائی نزدیک و مضمون آنها همان ستایش ایزدان وفرشتگان است با ۵ و ٦ مصراع هم بدست آمده مانند این شعر که در میان نوشته‌های مانویان در تورفان کشف و بقرن سوم میلادی نسبت داده شده است:

آپریوان ی پرستگان

پرستگان ی روشنان فرهگان ی کردگاران
بغان ی تهمان، اود مهر سپندان ی استاو دان
هیاران ی زوور مندان

ترجمه:

آفرین فرشتگان (یا پرستیدگان)

فرشتگان روشنان، با فرگان کردگاران،
خدایان نیرومندان، و مهرستایندگان[1] ستودگان،
یاران زور مندان

---

۱ ـ سپند ـ یا ـ سپنت بمعنی مقدس است و بنظر میرسد که مقصود از «مهرسپندان» تقدیس کنندگان (ستایندگان) مهر باشد. دراین ترجمه، رعایت مطابقت صفت و موصوف (از لحاظ جمع) نیز شده است تا نزدیکتر باصل پهلوی باشد.

چنانکه دیده میشوددراین قطعهٔ ٥ (واگر عنوان آنرا نیز بشمارآوریم) ٦ مصراعی باز سه‌مصراع اول و دوم و چهارم ۸ هجائی اما سه مصراع سوم‌و و پنجم و ششم۹هجائی‌میباشد. وزن عروضی‌آنهم خیلی نزدیك بوزن‌عروضی زمان ما وازهمان «بحررجز مطوی» یا «بحر هزج مقبوض» است که بعد ها تمام اوزان عـروضی رباعی ازآن بیرون‌آمده و تفصیل‌آنرا در بحث اوزان رباعی خواهیم دید . درهرحال وزن عروضی این قطعه نزدیك باین است:

مفاعلن مفاعلن

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن فع (یافاع)

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن فع (یا فاع)

مفاعلن مفاعلن ، فع (یافاع)

☆☆☆

پس نام ترانه (ترانك) مانند وزن‌وقافیه وعده مصراعهـای‌آن ، پیشینه بس‌دراز درتاریکترین روزگاران تاریخ باستانی ایران دارد.

منتهی درطول قرنهای متوالی شکل‌یعنی‌وزن، قافیه‌وعده مصراعهامانند شیوه زبان وموضوع آن دچار تحول وتکامل‌جبری‌تاریخ گردیده آخرالامر درچهار مصراع واوزان کنونی ثابت مانده بطوریکه تقریباً از ۱۰ قرن پیش تاکنون همان شکل‌را داراست. بدیهی است که‌نامهای رباعی،دوبیت،دوبیتی وچهار مصراع بعداز تثبیت عده مصراعهای آن در عدد «٤»برآن نهاده شده یعنی تقریباً از۱۰ قرن پیش‌باینطرف .

گذشته ازنام کهن ترانه (ترانك) امروز واژه‌های بسیاری درفرهنگهای فارسی‌بچشم میخورد که همه حکایت ازوجود شعر وسرود درزبانهای باستانی ایران میکند ، چه مسلم است که ریشه واژه‌های زبان دری درهمان زبانهای اوستائی،پارسی‌باستان، پهلوی اشکانی وساسانی است ، نیز بمـوجب اصول ریشه‌شناسی قیاسی(بازبانهای دیگر هند واروپائی) یقین حاصل است که این کلمه‌ها یاریشه آنها اززبانهای دیگر مثلا اززبانهای سامی بفارسی نیامده و نیزدردورهٔ بعدازاسلام ساخته نشده است . واژه‌های «گاه» بمعنی سرود کـه ازهمان «گاتهه» اوستائی‌می‌آید«چامه» بمعنی شعر ، غزل ، سخن «چامه‌دان»

بمعنی سخندان، «چامه گو» بمعنی‌سخنگووشاعروغزاخوان، «چکامه، چفامه وچکامك» بمعنی‌شعروقصیده، «سرواء» بمعنی‌شعروسخن وافسانه،«سرواد»بمعنی شعرونظم وافسون وافسانه‌وسرود، «سروادە» بمعنی قافیه‌شعر، «سرود» بمعنی سخن ، آواز مرغ وآدمی، خوانندگی و گویندگی ، رقص‌وسماع، «سروش» بمعنی‌فرشته سخنگووپیغام‌آور، «سروشه»بمعنی همان‌سروش،«آهنگ»بمعنی وزن وقصدونظم، «پیوسته» بمعنی‌منظوم ونظایرآنها ، برای‌اثبات این‌موضوع کافیست وچه بسا واژه‌های دیگر مربوط بشعروشاعری وفنون وقواعد آن که ازمیان رفته‌است . ماندن این‌واژه‌ها درلغت کنونی وروایات و اخبار فراوان درکتابهای فارسی وتازی ویونانی‌ورومی‌وتحقیقات اخیرخاورشناسان،وجود قطعات موزون حتی درسنگنبشته‌هـای دوره ساسانی،اهمیت شعروسرود و موسیقی درآئین‌های دینی ودرباری آن‌دوره‌ها (که دردوره اسلامی‌هم‌مورد تقلید خلفای عرب وامراء وسلاطین ایرانی‌وترك ومغلی ایران قرارگرفت) وجود موسقیدانان و سرودگویان در دربار پادشاهان ایران باستان مانند «نکیسا» و«باربد» ـ که نامهای‌سی‌یاسی ویك سروداوبرای هریك ازایام‌مـاه (وشاید هرکدام درستایش ایزد همان‌روز وهمانند سرودهای اوستائی یـاد کردهٔما)، بوسیله شاعربزرگ دوره بعدازاسلام‌یعنی«نظامی» جاویدان‌مانده است ؛ اینها همه‌جای هیچگونه‌شبهه وشکی دربودن‌اشعار وسروده‌ها وترانه‌های فراوان درآن روزگاران وداشتن قواعد وقوانین موسیقی وشعر بـاقی نمی‌گذارد .

نام غیرمعروف وغریب خصی(Khasiy) بهمین املاءتازی‌ولاتین‌نخستین بار درمقدمه کتاب رباعیات برگزیده [1] تألیف آصف ، حالت چلپی شاعر و نویسنده معاصر ترك بنظررسید . گمان میکنم این‌نام دچارتحریف‌یاتخفیف

1– Asaf, Halet,Celebi:Secme Rubailer, Istanbul, 1945

مؤلف، کتاب مزبوررا بادوکتاب دیگرش : «ملاجامی» و «ترجمه رباعیات مولانا» که آخری بزبان فرانسه میباشد ، در۱۹۵۰ دراستانبول بمن هدیه کرد، و برخی از اشعار خود را برمن خواند . اشعارش بشیوهٔ نو ، ولی اطلاعات ادبی و علاقه‌اش بـه‌ایران و وادبیات آن‌جالب‌توجه‌بود . « رباعیات‌برگزیده » اش نیزهمه ازرباعی‌گویان‌ایرانی‌است.

یاتعریب شده ؛ زیرا (خصی‌بروزن فعیل)درتازی معانی ناپسندیده‌ونامتناسب بالفظ ومعنی رباعی دارد . شاید مخفف خاصی(منسوب بخاص وخاصه)مانند عامی (منسوب بعام وعامه) واین ازآن‌جهت باشد که رباعی خاص ایران یـا نوعی از آن ، شعر متداول در میان خواص بوده است . (چنانکه در بحث از موضوع رباعی ؛ از آن سخن خواهیم گفت) . نیز شاید این کلمه تحریفی از یك نام باستانی تر (ترانه) باشد . چه نام ترانه یا ترانك نزدیك بکلمات زبان پهلوی‌است و گمان میرود تاریخ آن از دوره ساسانی قدیمتر نباشد . و ازهمین جهت است که هنوزنام ترانه در میـان مردم ایران متداول است و بتمام سروده‌های چهار مصراعی محلی و بومی اطلاق میشود چنانـکه نام فهلویات(پهلوی گونه‌ها) تا مدتها پس از اسلام بهر اثری که در شیوه‌های محلی بود گفته می‌شد. اما ممکن است این گونه تصنیف یاسرود،در زبانهای اوستائی وپارسی دوره هخامنشی،نام یانامهائی از ریشه همان زبانها داشته باشد:

«خسروانی» نام یکی‌از سروده‌های سی گانه باربد یاسی‌ویکی‌آنهـادر زمان ساسانی است . محمد عوفی مؤلف کتـاب « لباب‌الالباب » که قدیمترین ماخذ تذکره‌های ایرانی است دربارهٔ‌آن چنین گوید:

« . . . ودرعهد پرویز نواء خسروانی، که‌آنرا باربددرصوت‌آورده است بسیاراست. فاما از وزن شعروقافیت ومراعات نظایرآن دوراست . . .»[1] ازاین عبارت‌میتوان دومطلب رااستنباط کرد: اول‌اینـکه نوای خسروانی یکی‌نیست بلکه‌بسیاراست وشاید نام‌نوعی‌از سرودیاترانهٔ‌آن دوره‌است که درآن‌بجـای ستایش ایزدان،ستایش خسروان میآمده‌وشایدتازمان عوفی(قرن هفتم‌هجری) نمونه‌های بسیاری ازآن دردست بوده؛ دوم اینـکه‌ازنظرعوفی، یعنی باتطبیق بعروض بعداز اسلام از وزن و قافیت دورمینموده‌است.[2] معادل کلمه«خسرو»

۱ــ لباب‌الالباب، چاپ لیدن، ۱۹۰۶، جلداول، باب چهارم ، صفحه ۲۰

۲ــ نظامی عروضی در کتاب(چهارمقاله) چاپ‌لیدن، ۱۹۰۹، درمقالهٔ دوم، صفحه ۳۰ گوید: «... هر که را طبع در نظم شعر راسخ شد، وسخنش هموار گشت،روی بعلم شعر آرد، وعروض

بقیه در صفحه روبرو

در پهلوی «شتر» یا «شتهر» و در اوستائی «خشثر» یا «خشتهر» است که واژه‌های شهر، شهریار، شهریور، شار (در شارسان) نیز همه از آن ریشه است. در زبان پارسی باستان نیز این ریشه بشکل «خشیثی» وجود دارد که باید واژه‌های شه، شاه، شاپور (شاه‌پور) و شاهین از آن آمده باشد.

شاید نوای خسروانی یا نوعی از ترانه‌های دوره ساسانی، در دورهٔ اوستائی و هخامنشی، نامی مشتق از ریشه «خشیثی» یا «خشثر» داشته و شهرشاهی یا مخصوص ستایش شاهان بشمار می‌آمده و همین نام است که بعداً معرب و محرف آن بشکل «خصی» در آمده است.

یك احتمال دیگر نیز می‌توان داد: یکی از معانی گوناگون «خس» در فرهنگ‌های فارسی «مردم کوه‌نشین خصوصاً کفار صحرا و کوه‌نشین» ذکر شده و بعضی این کلمه را هندی دانسته‌اند[1]. می‌توان پنداشت که نوعی از ترانه‌ها مخصوص مردم کوهپایه‌ها و نواحی دور از آبادیهای بزرگ مردم ایران بوده است. (این گونه نواحی، دیرتر بدست اعراب افتاد؛ بنابراین تا مدتها بعد از فتح مراکز مهم کشور، مردم آنها هنوز بدین اسلام نگرویدند). از این رو آن نوع ترانه‌ها را «خسی» نام نهاده‌اند و «خصی» معرب آن است (چنانکه هنوز هم بیشتر سروده‌های مردم کوهستان و دهقانان ایران بشکل چهار مصراع و دوبیتی و از حیث وزن هم دارای وزنی مشتق از همان بحر اوزان رباعی است).

قافیهٔ رباعی - گفتیم که شکل رباعی عاقبت در دوبیتی و چهار مصراعی

بقیه از صفحه روبرو

بخواند، و گرد تصانیف استاد ابوالحسن السرخسی البهرامی گردد، چون (غایة العروضین) و (کنز القافیه)...» و شادروان محمد قزوینی، در حاشیهٔ این مطلب (تعلیقات همان چاپ صفحه ۱۵۹) مینویسد: «غایة العروضین، اگر اصل نسخه غایة العروضیین نبوده، مقصود از عروضین گویا عروض اشعار عرب و عروض اشعار فارسی باشد.»

بنظرم عقیده دوم کاملا درست است. زیرا بموجب آنچه درباره شعر باستانی ایران گفتیم شاید تا مدتها بعد از اسلام و ظهور شعر جدید، تطبیق آهنگهای شعر باستانی با عروض جدید، دشوار بوده و میبایست دو عروض جداگانه برای شعر باستانی و شعر نو نوشته آید و همچنین بود حال قافیه و اصول و قواعد دیگر شعر و موسیقی.

۱ــ برهان قاطع

تثبیت گردید. اما باید دانست که امروز بهردوبیتی یاچهارمصراعی نمیتوان نام رباعی داد. زیرا اگرمصراع اول بیقافیه وتنها دومصراع دوم و چهارم با قافیه باشد، آنرا «قطعه» گویند واگرمصراع اول ودوم و چهارم همقافیه باشد بطور کلی دوبیتی خوانده میشود. مانند دوبیتی های مشهور باباطاهر عریان همدانی ودوبیتی های عامیانهٔ بومی. شرط اطلاق نام رباعی بردوبیتی های اخیر آنست که یکی ازاوزان مخصوص رباعی یاترانه راهم داشته باشد. برخی از رباعیها هم چهارقافیه درچهارمصراع داردو بعضی ازنویسندگان وسرایندگان این رایکنوع زیبائی وبرتری هنری برای رباعی یاترانه میشمارند . . .

ولی برخی دیگر اینگونه ترانه ها را بسیار یکنواخت می‌پندارند و می گویند: وقتی که بیت اول رباعی شنیده شد، هم‌قافیه‌ووزن‌وهم‌زمینهٔ احساس یااندیشه اصلی آن بدست می‌آید. مصراع سوم، که درواقع متممی برای بیت اول یامقدمه‌ای برای مصراع چهارم است لزومی ندارد با قافیه باشد. زیرا توجه بقافیه آن اولا آهنگ را خیلی یکنواخت نشان میدهد، ثانیاً ممکن است حضور ذهن لازم برای در یافتن اندیشه اصلی را که در مصراع چهارم بیان خواهد شد از میان ببرد یا ضعیف سازد. خاورشناس نامی دارمستتر دراین باره چنین میگوید:

«رباعی در دست شاعری خوب یکی از انواع نیرومندشعرفارسی است. تکرار قافیه در سه مصراع آن که خاموشی و سکوت مصراع سوم را فرا میگیرد وهویداتر میسازد، نوعی تضاد شگفت‌انگیز درآهنگ صدا پدید میآورد که با تضادآهنگ اندیشه سازش دارد»[1]

بنظرم، اگر قافیه مصراع سوم ضروری و طبیعی باشد، زیانی بآهنگ وارد نخواهد ساخت، بلکه لفظاً ومعناً مفید خواهد بود.

دنباله دارد

1 – James Darmesteter : Les origines de la Poésie Persane, Paris, 1887